

انقلاب های عربی و بازیگران منطقه‌ای*

روز سه شنبه ۱۶ آبان ماه ۱۳۹۱، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه با همکاری مؤسسه مطالعات بین المللی دانمارک (DIIS) نشست مشترکی را با موضوع "انقلاب های عربی و بازیگران منطقه ای" برگزار کرد. در این نشست که هیئتی از مؤسسه دانمارکی، پژوهشگران مقیم و مهمان پژوهشکده، اساتید دانشگاه و جمع کثیری از دانشجویان مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد از دانشگاه های مختلف حضور داشتند، خانم دکتر هله مالم ویگ پژوهشگر ارشد مؤسسه دانمارکی و متخصص در مسائل خاورمیانه و دکتر کیهان برزگر رئیس پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه به ایراد سخنرانی پرداختند.

دکتر کیهان برزگر: عصر بخیر. به پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه خوش آمدید. فرصت ارزشمندی است که می‌توانیم نشستی را با همکاری مؤسسه مطالعات بین المللی دانمارک برگزار کنیم. خانم دکتر هله مالم ویگ پژوهشگر ارشد پژوهشکده و کارشناس سیاست بین المللی و مسائل خاورمیانه درباره انقلاب های عربی و دیدگاه‌های اتحادیه اروپا در این خصوص نکاتی را مطرح خواهند کرد.

دکتر هله مالم ویگ: از این دعوت و از اینکه این امکان فراهم شده تا در خصوص چنین موضوعی بحث کنیم، تشکر می‌کنم. من در خصوص چند موضوع صحبت خواهم کرد. نخست، در خصوص اصطلاح "بهار عربی" نکاتی را مطرح خواهم کرد. موضوع دومی که من بر آن تمرکز خواهم کرد، این است که چگونه قیام های عربی محیط امنیت منطقه ای را تحت تاثیر قرار داده

* گزارش: فهیمه قربانی، پژوهشگر و دستیار پژوهشی در فصلنامه انگلیسی دیسکورس پژوهشکده

مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

است؛ آنچه که ما آن را "نظم منطقه ای" و "مجموعه امنیت منطقه ای" می نامیم. به طور کلی، من در خصوص سه تغییر ناشی از قیام های عربی صحبت خواهم کرد: اول، تغییر در موازنه قدرت میان بازیگران اصلی منطقه؛ دوم، تغییر در دسته بندی ها که زمینه ساز ساختارهایی جدید در منطقه در مقایسه با قبل از قیام های عربی است؛ سوم، تغییر در هنجارها و هویت ها در جهان عرب. در پایان، من به نقش اتحادیه اروپا در قبال قیام های عربی اشاره خواهم کرد.

نخست، درباره اصطلاحات "قیام های عربی" و "بهار عربی" صحبت خواهم کرد. در اروپا ما معمولاً از واژه بهار عربی استفاده می کنیم. من فکر می کنم که استفاده از این واژه به سه دلیل گمراه کننده است. نخست آنکه، بهار عربی واقعاً از تجربیات اروپا و به ویژه "بهار پراگ" که در دهه ۱۹۶۰، ما شاهد آن بودیم، استفاده نمی کند. بنابراین، ما در منطقه در واقع شاهد قیام های عربی بوده ایم. علاوه بر این، ارتباط دادن این رخداد به آنچه که قبلاً در اروپا اتفاق رخ داد، نامناسب است. من فکر می کنم اگر ما این رخداد را از چشم انداز بهار عربی نگاه کنیم، پیامدهای جدی هنجاری و مفهومی به همراه خواهد داشت. ما شاهد هستیم که رسانه های غربی و نیز رسانه های اروپا و دانمارک با عناوینی مانند بهار غربی، پاییز عربی یا زمستان عربی این رخداد را بررسی می کنند. دومین دلیل برای نامناسب بودن کاربرد این واژه این است که با اطلاق اصطلاح بهار عربی، ما نمی توانیم تغییرات بنیادینی را که در منطقه رخ داده اند، درک کنیم. در واقع، استفاده از استعاره های بهار یا پاییز یعنی اینکه که ما در یکی از این دو فصل یا دو مرحله از تغییرات به سر می بریم و نمی توانیم در جایی میان این دو فصل یا دو مرحله باشیم. بنابراین، این مساله یک تصویر دوگانه از قیام های عربی را نشان می دهد. همچنین اصطلاحات بهار عربی، پاییز عربی و زمستان عربی چارچوب هایی هنجاری هستند که نوعی قضاوت هنجاری را به همراه دارد؛ قضاوتی که تحولات منطقه را مثبت یا منفی ارزیابی می کند. سرانجام، مشکل اصلی این است که به کارگیری این مفهوم تغییرات بنیادینی که در کل منطقه رخ داده است را تحت الشعاع قرار می دهد. بر اساس همین دلایل من اصطلاح بهار عربی را به کار نمی برم. بلکه، از اصطلاح «قیام های عربی» برای اطلاق به تحولات منطقه استفاده می کنم. البته، من می دانم که در ایران شما از واژه های "بیداری اسلامی" یا

"قیام‌های اسلامی" استفاده می‌کنید. ما می‌توانیم بیشتر با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو داشته باشیم.

به طور کلی، قیام‌های عربی موجب تغییر در رابطه بنیادین میان دولت و جامعه در کشورهای دچار تحول مانند لیبی، مصر و تونس شده است. همچنین این تحولات رابطه میان دولت‌ها را در منطقه تغییر داده است. در سطح منطقه‌ای، نخستین تغییر ناشی از قیام‌های عربی را می‌توان در چارچوب موازنه قدرت و توزیع قدرت توضیح داد. همانند قبل از انقلاب‌های عربی، بازیگران اصلی منطقه‌ای همچنان ایران، عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل و مصر هستند. اما باید توجه داشت که توزیع نسبی قدرت میان آن‌ها تغییر کرده است. ما داریم می‌بینیم که محور مصر و ترکیه به دنبال کسب و افزایش نفوذ خود در منطقه هستند. البته، ترکیه حتی پیش از بهار عربی نیز در منطقه نفوذ داشته است. در خصوص مصر باید گفت که این کشور می‌تواند نقش پررنگ تری را در منطقه داشته باشد؛ یعنی نقشی پررنگ تر نسبت به نقشی که این کشور در جهان عرب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ داشت. بنابراین، مصر می‌تواند یک نقش رهبری و میانجیگرانه را در مناقشات منطقه‌ای داشته باشد. ما نشانه‌هایی از این موضوع را در بحران سوریه می‌بینیم. همچنین شاهد نوعی نزدیکی تدریجی در روابط مصر و ایران هستیم.

نکته دیگر این است که در حال حاضر مشروعیت داخلی ترکیه و دولت‌هایی دیگری مانند مصر که دستخوش انقلاب شده‌اند، به نوعی به مشروعیت خارجی برای آن‌ها تبدیل شده است. البته پس از انقلاب‌های عربی، دولت‌هایی مانند عربستان سعودی و اسرائیل نیز وجود دارند با چالش مواجه شده‌اند. مشکلات عربستان سعودی به ویژه مساله مشروعیت داخلی این رژیم که حتی پیش از انقلاب‌های عربی با آن مواجه بود، در حال حاضر در نتیجه تحولات منطقه بیشتر برجسته شده است. در اینجا، وضعیت اسرائیل تا حدی متفاوت است. مشکل اصلی این کشور به روابط با مصر و اردن و موافقتنامه‌های صلح مصر و اسرائیل باز می‌گردد. این مساله موجب شده تا اسرائیل احساس امنیت کمتری بکند. من فکر می‌کنم که ایران نیز به طرق مختلف، به دلیل تحولات جهان عرب، با چالش‌هایی مواجه شده است. حداقل، این مساله را می‌توان در بحران سوریه مشاهده کرد.

دومین تغییر مربوط به کشمکش ها و دسته بندی های جدید منطقه ای است. قبل از قیام های عربی، حداقل در ادبیات دانشگاهی غرب، نوعی دیدگاه غیرمنعطف درباره اینکه ائتلاف ها در منطقه چگونه شکل گرفته بودند، وجود داشت. معمولاً طبقه بندی دولت ها براساس دولت های میانه رو و رادیکال، دولت های طرفدار غرب و ضد غرب، سنی و شیعی بود. من فکر می کنم که پس از انقلاب های عربی ما این دسته بندی ها را نیز می بینیم، اما آن ها از اهمیت کمتری برخوردار هستند. به عنوان مثال، کاملاً مشخص است که مصر دیگر به مانند قبل از قیام های عربی حامی غرب نیست. در حال حاضر مصر از سیاست خارجی دموکراتیک مستقل برخوردار است. البته، این مساله به این معنا نیست که ما مصر را به عنوان یک دولت رادیکال یا ضد غربی تلقی کنیم. حتی شاید در حال حاضر، دوگانگی شیعی - سنی در مصر کمتر مطرح است. به عنوان مثال، مصر اقداماتی را در راستای نزدیکی به ایران انجام داده است. آنچه احتمالاً ما در حال حاضر می بینیم، نوعی دسته بندی جدید است که بازتاب برخی اختلافات است. ما این مساله را در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز با عنوان "دولت های انقلابی" و "دولت های حامی حفظ وضع موجود" می دیدیم. در حال حاضر، "دولت های جدید انقلابی" شامل مصر، تونس، لیبی و نیز شامل دولت های حامی انقلاب های عربی مانند ترکیه هستند. در مقابل، "دولت های حامی حفظ وضع موجود" مجموعه ای ترکیبی از دولت ها مانند اسرائیل، عربستان سعودی، احتمالاً اردن و الجزایر و حتی ایران هستند. سومین تغییر منتج از قیام های عربی را می توان در چارچوب هویت ها، هنجارها و ایدئولوژی ها گنجانند. در این ارتباط، من فکر می کنم که لازم است به سه نکته مهم اشاره شود. نخست، به نظر من نوعی احیاء عربیسم یا یک نوع حس جدید افتخار به عرب بودن دیده می شود. سال ها بود که ما هنگام سفر به کشورهای عربی مانند مصر از دیدن نوعی نگرش رایج یعنی "احساس شکست" متاسف و ناراحت می شدیم. حتی در میان افراد جوان، دیدگاه غالب این بود که "ما نمی توانیم در رژیم مبارک تغییراتی را ایجاد کنیم و در نهایت، پسر او، مبارک جدیدی خواهد شد". علاوه بر این، هیچ گونه شورش یا قیام موفقیت آمیزی وجود نداشت. اما حالا این وضعیت واقعاً تغییر کرده است.

در حال حاضر، مردم منطقه معتقدند که "تغییر امکانپذیر است". همچنین آن‌ها می‌گویند که "این تحولی است که ما اعراب آن را انجام داده ایم". البته، لازم به ذکر است که در حال حاضر ابزارهای زیادی وجود دارد که قبلاً وجود نداشت؛ ابزارهایی مانند کانال‌های ماهواره ای عربی، رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی اجتماعی نظیر فیس‌بوک، توئیتر و غیره در ایجاد حس عرب بودن کمک کرده‌اند. دومین نکته این است که در قیام‌های عربی بر دموکراسی به عنوان یک هنجار منطقه ای جدید تأکید شده است. البته، این مساله به این معنا نیست که ناگهان همه دولت‌ها در منطقه به دموکراسی تغییر ماهیت داده‌اند یا دموکراسی‌های "کاملاً" موفق در مصر، تونس یا هر جای دیگر برقرار شده است. اما "هنجار دموکراسی" تبدیل به یک نوع هنجار مسلط یا چارچوبی نامرتب شده که همه دولت‌های منطقه مجبور هستند که همه رویدادها را به آن مرتبط کرده و در چارچوب آن صحبت کنند. سومین نکته این است که به نظر من، اسلام‌گرایی در منطقه در اشکال متعددی دیده می‌شود. در واقع، اسلام‌گرایی زمینه لازم را در منطقه کسب کرده و به یک ایدئولوژی برجسته سیاسی تبدیل شده است. شاید، آنچه بسیار جالب است، نبود رقیب برای اسلام‌گرایان است. در گذشته به عنوان مثال، سکولاریسم، ملی‌گرایی عربی و احتمالاً شیعه‌گرایی، رقبای اسلام‌گرایان بودند. اما در حال حاضر، همه این ایدئولوژی‌ها گزینه‌های ضعیفی هستند. بنابراین، برای ما جالب است که بینیم طی ۱۰ سال آینده چه ایدئولوژی‌ای می‌تواند رقیب اسلام‌گرایی باشد.

در خصوص نقش اتحادیه اروپا در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، من به جنبه‌های مثبت و منفی اشاره خواهم کرد. من فکر می‌کنم که نخستین بُعد منفی نقش اتحادیه اروپا در منطقه، همان واکنش دیر هنگام اتحادیه اروپا در قبال تحولات بهار عربی بود. در زمان شروع تحولات، اتحادیه اروپا نسبت به تحولات مصر و تونس بسیار مردد بود. فقط بعد از آنکه مشخص شد که انقلاب‌های منطقه دارند موفق می‌شوند، آن زمان، اتحادیه اروپا در قبال تحولات واکنش نشان داد. در این موقع بود که اتحادیه اروپا، به عنوان یک بازیگر هنجاری بین‌المللی که به دنبال گسترش دموکراسی و حقوق بشر به ویژه در مناطق مجاور خود است، از مردم و انقلاب‌ها حمایت کرد. دومین مشکل اتحادیه اروپا به عدم توانایی گسترده آن در منطقه باز می‌گردد. هنگامی که من به برخی کشورهای عربی سفر می‌کنم یا هنگامی که ما میزبان هیات‌های نمایندگی سیاسی یا پژوهشگران مدعو عرب

هستیم، آن‌ها از ما سؤال می‌کنند که "اتحادیه اروپا چه اقدامی دارد انجام می‌دهد؟ چرا اتحادیه اروپا اقدامات بیشتری را انجام نمی‌دهد؟" در واقع، همه برنامه‌ها و سیاست‌های کلانی که اتحادیه اروپا طی ۱۵ سال گذشته نسبت به گسترش دموکراسی در منطقه داشته است، برای بیشتر مردم منطقه غیرقابل رویت بوده است. من فکر می‌کنم که اتحادیه اروپا در تصمیم‌گیری میان "هدف دموکراسی سازی" و "معضل قدیمی امنیت" تردید دارد. به عبارت دیگر، دولت‌های غربی و حتی دولت‌های غیرغربی در انتخاب میان دو گزینه "منافع امنیتی کوتاه مدت در منطقه به عنوان مثال، مساله مهاجرت، مبارزه با تروریسم و برقراری ثبات در مناطق مجاور خود" و "هدف بلند مدت دموکراسی سازی در منطقه" مردد هستند؛ چرا که اهداف کوتاه مدت می‌تواند با هدف بلند مدت آن‌ها تقابل داشته باشد.

در خصوص جنبه‌های مثبت نقش اتحادیه اروپا در منطقه، باید گفت که اتحادیه اروپا از سال ۱۹۹۵، برنامه‌های کاملاً گسترده‌ای در کشورهای عربی داشته است که هدف از این برنامه‌ها تشویق کشورهای منطقه به انجام اصلاحات، تغییر تدریجی و دموکراسی‌سازی است. این نوع همکاری‌ها کاملاً وسیع است. بنابراین، اتحادیه اروپا با کشورهای عربی در در زمینه مسائل امنیتی، اقتصادی، محیط زیست، و حقوق بشر همکاری می‌کند. البته، در این خصوص اتحادیه اروپا مزیت‌های بیشتری در مقایسه با دیگر بازیگران غربی مانند آمریکا دارد چرا که نگاه مثبت‌تری به اتحادیه اروپا در منطقه به ویژه در شمال آفریقا در مقایسه با آمریکا وجود دارد. به عنوان مثال، اروپای جنوبی و شمال آفریقا کاملاً نزدیک به یکدیگر هستند و دارای تاریخی طولانی از مبادلات فرهنگی هستند. در واقع، همان نوع روابط فرهنگی - تاریخی و همکاری‌های اقتصادی که اتحادیه اروپا با کشورهای شمال آفریقا دارد، با کشورهای خلیج فارس و از جمله ایران ندارد. همان نوع نزدیکی جغرافیایی که میان اروپا و شمال آفریقا وجود دارد، در خصوص منطقه خلیج فارس صدق پیدا نمی‌کند. به طور کلی، اتحادیه اروپا هیچ نوع اهرم نفوذی در منطقه خلیج فارس ندارد.

در پایان، نکته آخر من این است که اگرچه جهان عرب هم در سطح داخلی و هم در سطح منطقه‌ای تغییر کرده است، اما همچنان چالش‌های زیادی در کشورهای عربی مانند مصر باقی مانده است. چالش‌هایی مانند اقتصاد ضعیف، نقش بخش‌های نظامی و امنیتی و مناقشات منطقه‌ای.

مساله منازعه اسرائیل - فلسطین همواره در صدر موضوعات مطرح بوده است، اما در حال حاضر بحران سوریه چالش اصلی است. از توجه حضار تشکر می کنم.

دکتر کیهان برزگر: با تشکر از دکتر مالم ویگ، اولین نکته ای که قصد دارم به آن اشاره کنم، این است که ایرانی‌ها در خصوص تحولات منطقه معمولاً از اصطلاح بهار عربی یا بیداری اسلامی استفاده می کنند. به نظر من، ما از هر دو مفهوم می توانیم استفاده کنیم. به دلیل مطالبات طبقه متوسط تحولات منطقه را می توان "بهار عربی" نامید و به دلیل ایدئولوژی اسلامی که در منطقه ریشه دارد، این تحولات را می توان در چارچوب "بیداری اسلامی" تعریف کرد؛ همان طور که این مساله در مصر و دیگر کشورها دیده می شود. دومین نکته من این است که ایران در قبال تحولات منطقه، برخلاف اروپا، به دلیل منافع که در منطقه دارد، بسیار فعال بوده است.

نگاه کلی در ایران این است که بهار عربی یک فرصت برای ایران محسوب می شود چرا که منافع ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک ایران را تحت تاثیر قرار داده است. ایران تلاش می کند که بر جنبه های مثبت تحولات بهار عربی تمرکز داشته باشد و از هرگونه اقدام خشونت آمیزی پرهیز کند. اساساً رویکرد ایران نسبت به تحولات عربی رویکردی چند گانه است. در رابطه با مصر، ایران تلاش می کند که هم با ملت مصر و هم با حکومت جدید آن ارتباط داشته باشد. همچنین ایران تلاش می کند که بحران سوریه را در چارچوبی غیرخشونت آمیز تعریف کند تا به یک راه حل سیاسی میانی دست پیدا کند. در خصوص بحرین، ایران معتقد به ضرورت انجام اصلاحات در نظام سیاسی فعلی آن است.

انتخابات آمریکا و پیامدهای آن، موضوعی دیگر است. برخی از تحلیلگران اظهار می کنند که در سوریه مداخله نظامی خارجی اجتناب ناپذیر است. احتمالاً آمریکا، پس از انتخابات موضع مناسبی را در خصوص این مساله اتخاذ خواهد کرد. با این وجود، من امیدوارم که سیاست آمریکا به مداخله نظامی منجر نشود چرا که باعث بی ثباتی منطقه خواهد شد. من امیدوارم که سیاست اشتباه آمریکا در دهه ۱۹۸۰ در افغانستان که از گروه‌های خشونت آمیز و افراطی حمایت کرد، در سوریه تکرار نشود. به نظر من، تکرار اشتباه استراتژیک آمریکا در سوریه پیامدهای جدی برای منطقه

خواهد داشت. این مسأله برای اتحادیه اروپا نیز به دلیل مجاورت آن با منطقه زیانبار است. بنابراین، من امیدوارم که آمریکا برای بحران سوریه یک راه حل سیاسی در چارچوب انتقال سیاسی اتخاذ و سعی کند که از نقش ایران در حل بحران این کشور استفاده کند.

نکته پایانی من این است که میان پویایی‌های سیاست‌های داخلی و پویایی‌های سیاست‌های منطقه‌ای ارتباط وجود دارد. قبل از تحولات عربی موازنه کلاسیک قدرت در منطقه میان دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی بود. اما در حال حاضر، ظرفیت‌های سیاست‌های داخلی جهان عرب سیاست‌های منطقه‌ای دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. به عنوان مثال، هدف اصلی حکومت مرسی این است که نقش اخوان المسلمین را در قدرت سیاسی مصر نهادینه کند و به دلیل دریافت کمک‌های مالی است که مصر سعی می‌کند تا روابط خوبی با قطر و عربستان سعودی داشته باشد. برای ایجاد اجماع سیاسی داخلی، مصر به ثبات سیاسی در منطقه نیاز دارد. در نتیجه حکومت مصر به دنبال این است که روابط خوبی با ایران و ترکیه داشته باشد. همین‌طور، به دلیل دریافت کمک مالی بیشتر و ثبات سیاسی است که مصر با آمریکا، چین و روسیه روابط خوبی دارد. بنابراین، ما می‌بینیم که سیاست‌های داخلی مصر چگونه سیاست‌های منطقه‌ای آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ایران، سوریه، ترکیه و کشورهای دیگر نیز سیاست‌های داخلی بر سیاست‌های منطقه‌ای تأثیر می‌گذارند. برای مثال، در ایران ما تأثیر سیاست‌های داخلی بر سیاست‌های منطقه‌ای را در بحران سوریه می‌بینیم. حکومت ایران همواره سعی کرده تا تعادل میان سیاست داخلی و سیاست ژئوپولیتیکی خود در قبال بحران سوریه را حفظ کند. از یک سو، مسأله حقوق بشر در سوریه برای ایران مهم است و از سوی دیگر، مسأله مربوط به امنیت منطقه‌ای و ثبات. از این رو، سیاست خارجی ایران همواره تلاش کرده که موازنه میان این دو جنبه را در بحران سوریه حفظ کند.

نشست را با طرح دیدگاه‌ها و سؤالات حضار ادامه می‌دهیم:

دکتر حمید احمدی (قائم مقام پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه): من می‌خواهم

که سه نکته در ارتباط با سخنرانی دکتر مالم ویگ مطرح کنم. نخستین نکته به اصطلاح "بهار عربی"

مربوط می شود. نکته من این است که آیا ما می توانیم از اصطلاح بهار عربی برای نامیدن تحولات منطقه استفاده کنیم یا خیر؟ همانطور که می دانید، در آغاز این تحولات از اصطلاح بهار عربی استفاده نمی شد و اصطلاحات متفاوتی مانند قیام های عربی وجود داشت. حتی خود مردم کشورهای عربی از اصطلاح "بیداری عربی" استفاده می کردند. من فکر می کنم که واژه بیداری عربی، اصطلاح بهتری برای تحلیل وضعیتی است که در حال حاضر، ما در خاورمیانه شاهد آن هستیم. استفاده از اصطلاح بهار عربی بدین معنا است که دموکراسی در حال آمدن است. همچنین بدون توجه به زمینه تاریخی تحولات منطقه، ما نمی توانیم به ریشه ها یا دلایل وقوع این تحولات پی ببریم و به این دلیل است که من بر استفاده از اصطلاح بیداری عربی تأکید می کنم. اصطلاح بیداری عربی برای فهم تحولاتی که در کشورهای عربی منطقه اتفاق افتاد یا برای فهم تحولاتی که در آینده رخ خواهند داد، بسیار مفید است. بیداری عربی رویدادی نیست که ما "هم اکنون" شاهد آن هستیم، بلکه بیداری عربی یک رخداد مستمر و مداوم است که باید به دوره های پیشین آن توجه کرد. البته، ما نسبت به دوره های مربوط به آینده این رویداد بی اطلاع هستیم. در واقع، ما سه موج بیداری عربی داشته ایم و تحولات اخیر در کشورهای عربی، سومین موج بیداری عربی است. بنابراین، آن ها به یکدیگر مرتبط هستند. در این ارتباط، جورج آنتونیوس، نویسنده شهیر عربی به تشریح سه موج بیداری عربی در کتاب خود با عنوان *بیداری عربی می پردازد*. نخستین موج بیداری عربی به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می گردد. در آن زمان، بیداری مردم عرب به شکل "ناسیونالیسم قومی" علیه هژمونی ترک ها در امپراتوری عثمانی نمود پیدا کرد. آن ها در پی استقلال و در نهایت، ایجاد یک دولت عربی واحد به شکل خلافت یا سکولاریسم در یک امپراتوری عربی بودند. در دهه ۱۹۵۰، ما شاهد موج دوم بیداری عربی به شکل پان عربیسم، در سراسر منطقه خاورمیانه از مصر، لیبی و سودان تا سوریه و حتی الجزایر هستیم. در این دوره، ما شاهد کودتاهای نظامی و ظهور ایدئولوژی های ناصریسم و بعثیسم بودیم. متحد کردن مردم عرب و رهایی آن ها از هژمونی امپریالیسم یا صهیونیسم، اهداف اصلی این ایدئولوژی ها بود. نتیجه موج دوم بیداری عربی، هژمونی رژیم های اقتدارگرای عرب بود. در واقع، موج دوم عربی سبب شکل گیری رژیم های فاسد و حاکمان مستبد در سراسر منطقه بود و حقوق بشر، کرامت عربی و دموکراسی قربانی آن ها شد.

نتیجه مستقیم موج دوم، سومین موج بیداری عربی است. مردم سراسر منطقه از کشمکش های لفاظی گونه ضد صهیونیستی خسته شده بودند. همچنین آرمان وحدت عربی منجر به سرکوب حقوق بشر و دموکراسی شد. از این رو، سومین موج بیداری عربی که بهار عربی نامیده می شود، در واقع نوعی بیداری برای طلب دموکراسی، توسعه اقتصادی، رفاه اجتماعی و غیره است. بنابراین، بسیار مفیدتر است که ما از اصطلاح "بیداری عربی" برای فهم تحولات جهان عرب استفاده کنیم.

نکته دوم من به مسأله توازن منطقه ای قدرت مربوط می شود که در این باره دکتر هله مالم ویگ نکاتی را مطرح کردند. در این ارتباط، به نظر من استفاده از اصطلاح "موازنه قدرت داخلی" مناسب تر است. در واقع، ما نوعی موازنه قدرت داخلی در جوامع عربی میان نیروهای رقیبی که خواهان دستیابی به قدرت هستند، خواهیم داشت. از یک سو، اسلام گرایان را داریم که در حال حاضر، قدرتمندتر از سایر نیروها هستند و از سوی دیگر، طیفی از نیروهای اجتماعی دیگر شامل لیبرال ها، ملی گرایان عرب و سوسیالیست ها را داریم. همه نیروهای گروه دوم ائتلافی را براساس سکولاریسم در کنار یکدیگر تشکیل می دهند. بنابراین، ما در آینده شاهد نوعی کشمکش قدرت در جوامع عربی خواهیم بود. موازنه قدرت جدید در جوامع عربی با عنوان "موازنه داخلی قدرت" میان اسلام گرایان و سکولارها خواهد بود، اما در حال حاضر ما نمی دانیم که در آینده نتیجه چه خواهد شد. در شرایط کنونی، آشکار است که اسلام گرایان در مسند قدرت هستند. این احتمال وجود دارد که اسلام گرایان در انتخابات آینده در سوریه، یمن یا جاهای دیگر موفق شوند چرا که آن ها پیشینه ای طولانی در مبارزه برای کسب قدرت دارند. البته، ما نمی دانیم که آیا آن ها با شعار "اسلام، تنها راه حل است" می توانند مشکلات جامعه خود را حل کنند یا خیر؟ در مجموع، ما نمی دانیم که در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد. ما نمی دانیم که آیا اسلام گرایان در قدرت باقی خواهند ماند یا سکولارها به قدرت خواهند رسید. باید منتظر ماند و دید که چه اتفاقی در آینده رخ خواهد داد. نکته مهم این است که موازنه قدرت داخلی بر موازنه قدرت منطقه ای تأثیر بسزایی خواهد گذاشت.

نکته آخر من به اظهار نظر دکتر هله مالم ویگ مربوط است یعنی میزان نفوذ مصر در آینده منطقه خاورمیانه. من فکر می کنم که مصر مانند دوره ملی گرایی عربی یعنی دوره جمال عبدالناصر

نفوذ قدرتمندی در منطقه نخواهد داشت. در زمان عبدالناصر، ناصریسم یک ایدئولوژی تأثیرگذار و الهام بخش بسیاری از افراد جوامع عربی بود، اما در حال حاضر اخوان المسلمین تنها نیروی اسلام-گرای منطقه نیست. اگرچه آن ها در منطقه نفوذ دارند اما نیروهای اسلام‌گرای دیگری مانند اسلام-گرایان افراطی و اسلام‌گرایان مدرن را نیز داریم که فکر می‌کنم که آن ها هم در آینده در منطقه نفوذ خواهند داشت. ما می‌دانیم که نفوذ به عنوان "قدرت عینی" تعریف می‌شود که وضعیت مالی یکی از شاخصه های آن است. از این لحاظ مصر فاقد این نوع از قدرت است. در واقع، ما انواع گفتمان ها را در جهان عرب داریم. من فکر می‌کنم که هنوز عربستان سعودی همان اندازه نفوذ زیاد را در منطقه دارد.

دکتر فابریزیو تاسیناری پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعات بین المللی دانمارک: من

کارشناس مسائل سیاست خارجی هستم و نه کارشناس مسائل خاورمیانه. با این وجود، نقطه نظراتم مربوط به این منطقه و موضوع ساختار داخلی یعنی سیاست داخلی است که دکتر برزگر در آخر سخنرانی خود به آن اشاره کرد. از میان تعاریفی که تاکنون برای تحولات منطقه ارائه شده، شما اصطلاح بهار عربی را در چارچوب مطالبات طبقه متوسط تعریف کردید. نظر من، درباره اقتصاد سیاسی یا به نوعی سیاست تطبیقی است چرا که تقریباً برای هر حکومتی، مطالبات طبقه متوسط مهم است. در واقع، مطالبات طبقه متوسط در طبقه بندی مطالبات جهانی جای می‌گیرند.

من با نظر دکتر هله مالم ویگ در خصوص اینکه نقش اتحادیه اروپا نسبت به تحولات منطقه به نوعی غیر محسوس است، موافقم. یکی از دلایلی که اتحادیه اروپا نقشی غیرمحسوس دارد، این است که بتواند از اقدامات گوناگونی که کمک به رشد طبقه متوسط در منطقه کرده است، حمایت کند. برای نمونه، می‌توان به اقداماتی از قبیل ایجاد یک محیط مساعد برای کسب و کار و تجارت یا حاکمیت قانون اشاره کرد. از این رو، اتحادیه اروپا به طور غیرمستقیم تلاش کرده که در منطقه نقش داشته باشد. البته، شاید در این زمینه خیلی موفق نبوده است. نکته دیگر اینکه کشورهای شمال آفریقا مانند تونس، مراکش و حتی لیبی که از لحاظ جغرافیایی و شاید از لحاظ تاریخی و فرهنگی به ما خیلی نزدیک هستند، از بحران مالی سختی که ما دچار آن هستیم، آگاه هستند. با این وجود، ما

همواره به این مساله فکر می کنیم که از چه طریقی می توانیم به موضوع قدرت طبقه متوسط بپردازیم؟ در حال حاضر، ما با مشکلاتی مواجه هستیم. ما به دلیل بحران هایی که در حال حاضر داریم، به اندازه کافی نمی توانیم از تحولات منطقه حمایت کنیم.

طی سفری که چند ماه پیش به تونس داشتم با فعالان و تصمیم گیرندگان سیاسی تونس گفتگو کردم. رهبران برخی احزاب اسلام گرا درباره یک نوع مدل اقتصادی به نام "اقتصاد بازار اجتماعی" که مفهومی آلمانی است، صحبت می کردند که من واقعا تعجب کردم. متأسفانه، فکر می کنم که اروپا نمی تواند با توجه به بحران اقتصادی اروپا از این مدل حمایت کند. از این رو، هنگامی که ما داریم درباره جذابیت های اتحادیه اروپا صحبت می کنیم، باید به این مسأله توجه کنیم که اتحادیه اروپا تا چه اندازه می تواند تأثیرگذار باشد. فکر می کنم که بحران اقتصادی که ما با آن مواجه هستیم، تأثیر زیادی بر میزان توانایی ما برای فراهم کردن مدلی که کشورهای منطقه از آن بتوانند استفاده کنند، دارد. در این ارتباط، سوالات من این است که ایران چگونه می تواند خود را با این تصویر یعنی حمایت از طبقه متوسط منطقه به ویژه از لحاظ اقتصادی منطبق کند؟ ایران از چه طریقی می خواهد بر تحولات کشورهای عربی منطقه تأثیر بگذارد؟ ایران تا چه اندازه یا از چه طریقی می تواند نقش اقتصادی در تحولات بهار عربی داشته باشد؟

نکته و سؤال: من با نظر دکتر مالم ویگ درباره موازنه قدرت منطقه ای مخالف هستم. وی به این مساله اشاره کرد که پنج بازیگر اصلی منطقه همان قدرتی را دارند که پیش از انقلاب های عربی نیز داشتند. من فکر می کنم اگر ما به قواعد بازی در منطقه توجه کنیم، می بینیم که اسرائیل یکی از متحدان اصلی خود در منطقه یعنی مصر را از دست داده است. و اما سؤال من از دکتر مالم ویگ این است که راه حل شما برای بحران سوریه چیست؟

نکته و سؤال: نکته ای که می خواهم مطرح کنم مربوط به مسأله دموکراسی در منطقه خاورمیانه است. من فکر می کنم که به نفع اسرائیل و به ویژه بازیگران خارجی است که دموکراسی سازی در منطقه نادیده گرفته شده است. سؤال اول من مربوط به "استراتژی امنیتی اروپا" است. آمریکا در چارچوب "تروریسم و سلاح های کشتار جمعی" امنیت بین المللی را تعریف می کند.

اما اتحادیه اروپا از لحاظ نظری، علاوه بر این موارد به "مناقشات و کشمکش‌های منطقه‌ای، دولت-های ناکام و جنایات سازمان‌یافته نیز به عنوان مسائل امنیت بین‌المللی اشاره می‌کند. اما باید توجه کرد که رفتار اتحادیه اروپا در منطقه خاورمیانه همان رفتار آمریکاست. من فکر می‌کنم که مشکل اصلی اتحادیه اروپا این است که خود را از لحاظ نظری به عنوان یک قدرت مدنی یا هنجاری تعریف می‌کند. اما به نظر می‌رسد که در عمل، اتحادیه اروپا در منطقه رفتار یا طرز عملکرد واقعاً متفاوتی را دارد. در این باره نظر شما چیست؟ سؤال دوم من، مربوط به بحران سوریه است که تأثیر بسزایی بر منطقه به ویژه از لحاظ توزیع قدرت در سطح منطقه دارد. بازیگران گوناگون منطقه‌ای به ویژه ترکیه وارد این بحران شده‌اند. به نظر می‌رسد که امکان جنگ میان ترکیه و سوریه وجود دارد. به نظر شما اتحادیه اروپا از ترکیه در صورت مداخله نظامی در سوریه حمایت خواهد کرد؟

دکتر هله مالم ویگ: من فکر می‌کنم که دکتر احمدی به نکات بسیار مهمی اشاره کردند. نکته بسیار خوبی است که نگاه ما به انقلاب‌های عربی منطقه، از چشم انداز "بیداری عربی" باشد که به بیش از صد سال گذشته باز می‌گردد. من هم فکر می‌کنم که اصطلاح بیداری عربی به نوعی اصطلاح بهتری است، چرا که این مفهوم روند تاریخی آن را نیز به ما می‌تواند نشان دهد. در واقع، استفاده از این اصطلاح می‌تواند ما را در مسیر صحیحی قرار دهد. اما با این وجود، من کمی نگران هستم چرا که پژوهشگران عرب به این مسأله اشاره می‌کنند که اصطلاح بیداری عربی نشان دهنده این است که اعراب قبلاً به نوعی خوابیده بودند یا زنده نبودند. از این رو، حداقل اعراب علاقه‌ای به استفاده از این اصطلاح ندارند. البته من فکر می‌کنم که استفاده از واژه بهار نیز به فصلی کوتاه مدت اشاره دارد که این مفهوم را می‌رساند که ما دموکراسی داریم یا نداریم. در این خصوص شخصی از وزارت امور خارجه دانمارک در خصوص دیدگاه بخش خاورمیانه وزارت خارجه این کشور نسبت به قیام‌های عربی می‌گفت، قیام‌های عربی مانند نوعی تغییر آب و هوایی است که ما در منطقه شاهد آن هستیم.

همچنین به دو موضوع مهم دیگر اشاره شد. نخست، دکتر احمدی به این موضوع اشاره کرد که رقابت‌های داخلی در جوامعی مانند مصر بر وضعیت منطقه تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، می-

توان به رقابت‌های میان اسلام‌گرایان و سکولارها اشاره کرد. اما من در این خصوص نیز کمی نگران هستم. نکته مهم این است که آیا در بلند مدت سکولارها رقبای واقعی اسلام‌گرایان هستند یا خیر؟ من فکر می‌کنم که امروزه سکولاریسم یک پدیده بسیار کوچک در کشورهایی مانند مصر است و نخبگانی که در چارچوب سکولاریسم صحبت می‌کنند، مشروعیت لازم را در جهان عرب ندارند. به طوری که سخنرانی رجب طیب اردوغان در مصر در خصوص مسائلی مانند "سکولاریسم" و "مدل بودن ترکیه برای جهان عرب"، منجر به ایجاد آشوب در این کشور شد. از این رو، من فکر می‌کنم که سکولاریسم در منطقه مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. همچنین، دکتر احمدی به درستی اشاره کردند که در تونس و مصر در سه یا پنج سال آینده انتخابات جدید برگزار خواهد شد؛ دو کشوری که در حال حاضر، در آنجا اسلام‌گرایان در مسند قدرت هستند. اگر آن‌ها نتوانند مشکلات مختلف جامعه خود به ویژه مشکلات اقتصادی را حل کنند، احتمالاً از طریق رأی خود مردم از قدرت کنار گذاشته می‌شوند. در این صورت، باید دید که اداره کشور را چه کسی یا چه گروهی به عهده خواهد گرفت.

دومین نکته ای که برای بسیاری از شما ملموس است، مفهوم سازی قدرت است. به نظر من، در اینجا بسیار مهم است که توجه کنیم قدرت، فقط قدرت مادی نیست؛ حتی در منطقه خاورمیانه. من فکر می‌کنم که به طرق گوناگون، قیام‌های عربی این مساله را نشان می‌دهد.

در بحث توازن قدرت منطقه‌ای، درباره قدرت اسرائیل سؤال شد. در این خصوص، نکته من این بود که موازنه قدرت واقعاً تغییر کرده است و اسرائیل قدرت گذشته خود را یقیناً دارد از دست می‌دهد. اما با وجود این، همان پنج بازیگر اصلی منطقه‌ای مطرح هستند و در این گروه اسرائیل هنوز جای دارد. البته، در میان این پنج بازیگر اصلی توازن نسبی قدرت تغییر کرده است. به عنوان مثال، اسرائیل، عربستان سعودی و شاید ایران با چالش‌هایی مواجه شده‌اند و بازیگرانی مانند مصر و ترکیه وارد بازی‌های منطقه شده‌اند.

درباره بحران سوریه نیز باید گفت که در واقع، میان موضع ایران و موضع اروپا آن طور که شما فکر می‌کنید، تفاوت بسیاری وجود ندارد. چرا که کشورهای غربی نه تنها هیچ تمایلی به ماجراجویی نظامی در سوریه ندارند بلکه به نظر من، دولت‌های غربی و نیز حکومت دانمارک در

پی یک راه حل سیاسی برای بحران سوریه به مانند ایران هستند. اما راه حل سیاسی به چه معناست؟ من بسیار علاقمندم که در این باره دیدگاه دکتر برزگر را بدانم؟ قطعاً در راه حل سیاسی، مسأله "توالی" اقدامات مطرح است؛ اولین مرحله، برقراری آتش بس است. به عنوان مثال، می توان به "طرح صلح کوفی عنان" برای سوریه اشاره کرد. من فکر می کنم که همه با این طرح موافق بودند. اما باید توجه کرد که پس از آتش بس موضوعات مهمی مطرح خواهد شد؛ آیا بشار اسد باید در قدرت باقی بماند یا خیر؟ انتخابات چه زمانی برگزار شود؟ در مسأله سوریه، حتی نوعی تمایل به مصالحه هست. بر این مبنا که بشار اسد و احتمالاً برخی از ارکان این رژیم در قدرت خود باقی بمانند. اما آنچه در اینجا مهم است، این است که نیروهای داخلی در سوریه تمایلی به چنین مصالحه و سازشی ندارند و در این شرایط نیز اتحادیه اروپا و آمریکا اهرم نفوذی ندارند. در چنین وضعیتی است که هر دو گروه سوری بسیار افراطی شده‌اند. در حال حاضر، به نظر می رسد که برای مصالحه هیچ امکانی وجود ندارد. ما باید تلاش می کردیم که حداقل یک سال پیش، چنین مصالحه‌ای محقق می شد. بر این اساس من فکر می کنم که گروه‌های مخالف داخلی هیچ مصالحه‌ای را که بشار اسد یا گروه‌های داخلی مهم رژیم اسد در قدرت خود باقی بمانند، نمی پذیرند. از این رو، در اینجا من دوباره این سؤال را مطرح می کنم که ایران در این شرایط چگونه به راه حل سیاسی فکر می کند؟ راه حل سیاسی چگونه راه حلی خواهد بود؟

دکتر کیهان برزگر: در خصوص راه حل سیاسی بحران سوریه باید به این نکته توجه کرد که گسترش خشونت برای کل منطقه بسیار خطرناک است. بحران سوریه، از لحاظ همه جوانب یعنی سیاست های داخلی و از همه مهم تر سیاست های منطقه‌ای بسیار پیچیده است، همان طور که ما همین وضعیت را در عراق داشتیم. به نظر من، سوریه مانند لیبی نیست چرا که لیبی ابعاد منطقه‌ای پیچیده‌ای نداشت. به این دلیل است که ما نمی توانیم پیش بینی کنیم که در آینده، چه اتفاقی در سوریه خواهد افتاد، زیرا بازیگران متفاوت، منافع خاص خود را دارند. به نظر من، برای حل بحران های منطقه‌ای و دستیابی به صلح در منطقه، به راه حل های منطقه‌ای بر اساس واقعیت های منطقه‌ای نیاز داریم. تاکنون، برای مدیریت بحران ها در چارچوب منافع قدرت های بزرگ توجه می شد. به

عنوان مثال، آمریکا با هدف جنگ علیه تروریسم جهانی به افغانستان حمله کرد. البته، جنگ علیه القاعده منفعت جهانی تلقی می شود اما این جنگ منافع آمریکا را هم تامین کرد. باید توجه کرد که تمرکز بیش از اندازه آمریکا بر مسائل مربوط به منافع خاص این کشور موجب شد تا طالبان، از چشم انداز "جنگ مقدس" علیه نیروهای خارجی به این مسأله نگاه کند. در واقع، این امر نوعی توجیه ایدئولوژیک برای نیروهای بومی افغانی یا حتی عراقی بود. به طور کلی، راه حل های منطقه ای به نقش و منافع همه نیروهای داخلی، بازیگران منطقه ای و فرا منطقه ای درگیر در بحران توجه می کند.

سؤال: سؤال اول من مربوط به منافع اتحادیه اروپا در خاورمیانه است. به نظر می رسد که منافع اتحادیه اروپا دو وجه دارد. از یک سو، هنجاری هستند و از سوی دیگر، راهبردی و واقع بینانه. براساس دیدگاه رئالیستی، ثبات و امنیت هدف اتحادیه اروپا در منطقه است و براساس نگرش هنجاری، هدف دولت های اروپایی ترغیب و گسترش دموکراسی، حقوق بشر و به طور کلی، ارزش های جهانی در منطقه است. در این باره، به نکته بسیار مهمی، شما اشاره کردید و این نکته این است که اتحادیه اروپا به دنبال اشاعه دموکراسی و حقوق بشر در منطقه بوده است، اما در عین حال، این امر می تواند به بی ثباتی و آشفتگی منجر شود. این منافع متناقض چگونه می توانند در پرتو تحولات اخیر منطقه با یکدیگر جمع شوند؟

سؤال دوم من به پذیرش عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا با توجه به انقلاب های عربی باز می گردد. همان طور که می دانید درباره عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا دو دیدگاه وجود دارد. برخی در این باره دیدگاه منفی دارند و استدلال می کنند که عضویت ترکیه در این اتحادیه در راستای اهداف اتحادیه اروپا نیست زیرا ترکیه کشوری با اکثریت جمعیت مسلمان است و همچنین استدلال می کنند که ترکیه کشوری خیلی قدرتمند نیست. بنابراین، آن ها مخالف عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا هستند. در مقابل، گروه دیگر استدلال می کنند که از لحاظ راهبردی، راه یافتن ترکیه به اتحادیه اروپا در راستای هدف آن در خاورمیانه یعنی نفوذ بیشتر در این منطقه است. از این رو، به دلیل نفوذ ترکیه در خاورمیانه، آن ها از درخواست ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا حمایت می کنند.

شما این موضوع را در چارچوب تحولات اخیر چگونه نگاه می کنید؟ کدام نگرش، به نظر شما می تواند پیروز شود؟ آیا ترکیه می خواهد که دروازه ای برای اتحادیه اروپا به خاورمیانه باشد؟

دکتر کیهان برزگر: قبل از آنکه دکتر هله مالم ویگ به سؤالات مطرح شده پاسخ دهند، من باید خاطر نشان کنم که شمار زیادی از رساله های کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه های ایران درباره روابط اتحادیه اروپا و ترکیه است. در واقع، مسأله روابط ترکیه و اتحادیه اروپا برای ایران مهم است؛ نه به دلیل روابط اتحادیه اروپا و ترکیه، بلکه به دلیل روابط ایران و ترکیه. دو نوع دیدگاه در ایران درباره روابط ایران و ترکیه وجود دارد. برخی استدلال می کنند که ترکیه و ایران می توانند روابطی راهبردی و همکاری در حوزه های مربوط به انرژی و امنیت با یکدیگر داشته باشند و از آنجایی که دو کشور همسایه هستند، می توانند مبادلات اقتصادی خود را گسترش دهند. در عین حال، برخی دیدگاه های منفی وجود دارد که استدلال می کنند ایران و ترکیه با یکدیگر نمی توانند روابط راهبردی داشته باشند زیرا ترکیه خواهان عضویت در اتحادیه اروپا است و به غرب گرایش دارد. نظر شما در این باره چیست؟

دکتر هله مالم ویگ: برای پاسخ به سؤال در مورد اینکه اتحادیه اروپا یک قدرت هنجاری است یا خیر، من به تحقیقی که خود در آن مشارکت داشتم، اشاره می کنم. این تحقیق مربوط می شد به دیدگاه های گوناگون تصمیم گیرندگان عرب و نیز افکار عمومی کشورهای عربی درباره نقش بازیگران گوناگون در انقلاب های عربی. نتیجه آن جالب بود. ترکیه به عنوان بازیگری مهم ارزیابی شده بود که به طور مثبتی به قیام های عربی کمک کرده است. اما بازیگر دوم، اتحادیه اروپا بود. به نظر من، دلیل اصلی این موضوع باز می گردد به انفعال اتحادیه اروپا و واکنش کند آن به اتفاقاتی که در تونس و مصر افتاد. از این رو، من فکر می کنم که این احساس هنوز در جهان عرب وجود دارد که اتحادیه اروپا در مقایسه با برخی دولت های غربی دیگر یا آمریکا، یک قدرت هنجاری تر است. همین طور، به نظر من، تعریف اتحادیه اروپا از خود مبتنی بر یک قدرت هنجاری است که دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون را در منطقه ترغیب می کند. چنین نقشی نمی تواند در راستای منافع رئالیستی یا راهبردی تر باشد. در واقع، این کل نگرشی است که در هدف برخی از

برنامه ها و طرح های ابتکاری اتحادیه اروپا برای منطقه قرار دارد؛ برنامه‌هایی که از دهه ۱۹۹۰ شروع شد. از ابتدا، این نوع نگرش همواره وجود داشته که اگر اتحادیه اروپا بتواند به ترغیب دموکراسی و حاکمیت قانون در جهان عرب بپردازد، این امر در بلند مدت موجب ثبات بیشتر آن‌ها خواهد شد. بنابراین، این نوع نگرش از آغاز وجود داشته است. با این وجود، مانند همه بازیگران دیگر در جهان مانند ایران، اتحادیه اروپا، در انتخاب میان "ارزش‌های هنجاری" و "منافع کوتاه مدت، منافع امنیتی و ثبات کوتاه مدت" هنوز تردید دارد. همان طور که دکتر برزگر در آغاز اشاره کردند، این مسأله در سیاست خارجی ایران نیز به عنوان مثال در بحران سوریه مشاهده می‌شود. من فکر می‌کنم که می‌توان به همه قدرت‌های جهان این موضوع را تعمیم داد؛ آن‌ها در انتخاب میان "ارزش‌های هنجاری" و "اهداف واقع بینانه تر و فوری تر" بر سر دو راهی قرار دارند؛ اهداف واقع بینانه‌ای که تصمیم‌گیرندگان سیاسی احساس فشار می‌کنند که آن‌ها را باید دنبال کنند.

در ارتباط با ترکیه، من دیدگاه خود را خیلی کوتاه اظهار می‌کنم. به نظر من، بسیار جالب است که ترکیه دیگر تمایلی به ملحق شدن به اتحادیه اروپا ندارد. من در برخی از مقالات خود که هفت سال پیش در این باره نوشتم، بحث کردم که ترکیه بسیار علاقه مند به عضویت در اتحادیه اروپاست درحالی که آشکارا مقاومت‌های بسیاری در برخی از کشورهای اتحادیه اروپا برای عضویت ترکیه در این اتحادیه وجود دارد. البته، آنچه در حال حاضر اتفاق افتاده این است که ترکیه واقعاً دیگر تمایل به عضویت در اتحادیه اروپا ندارد. در مقابل، آنچه ترکیه به نحوی بسیار ماهرانه انجام داده است، چرخش مجدد به سوی همسایگان متعدد خود است. سیاست "صفر کردن مشکلات با همسایگان" در ابتدا، در قبال ایران و دیگر کشورها اتخاذ شد و موجب شد تا ترکیه به عنوان بازیگر منطقه‌ای قدرتمندتر مطرح شود. همچنین ترکیه سیاست خارجی خود را در قبال مسأله فلسطین اسرائیل تغییر داده و سیاست اقتصادی ترکیه نیز زمینه مساعد زیادی را در خاورمیانه به دست آورده است. بنابراین، به نظر من، امروز حتی اگر اتحادیه اروپا بخواهد که ترکیه عضو آن بشود، ترکیه است موافقت نخواهد کرد.

سؤال (پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعات بین‌المللی دانمارک): آماری که مربوط به پنج یا شش سال پیش بود، نشان می‌داد که ۷۰ درصد مردم ترکیه علاقه مند به عضویت در اتحادیه اروپا

بودند. اما در حال حاضر، این رقم به زیر ۲۰ درصد تنزل پیدا کرده است. در خصوص عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، من می‌خواهم نکته‌ای را نکات دکتر هله مالم ویگ اضافه کنم. در تصمیم‌گیری سیاست خارجی اروپا، شکافی میان بوروکراسی و دیپلماسی وجود دارد. بوروکراسی مختص افراد مستقر در بروکسل و کمیسیون اتحادیه اروپا است. آن‌ها ادعا می‌کنند که بسیار بی‌طرفانه عمل می‌کنند. از لحاظ بوروکراتیک، آن‌ها از ترکیه می‌خواهند که برای عضویت در اتحادیه اروپا اصلاحات مشخصی را انجام دهد. ما معتقدیم که انجام این اصلاحات در راستای توسعه یافتگی است. اگر ترکیه اصلاحات را انجام دهد، عضویت آن در اتحادیه اروپا پیش خواهد رفت. به نظر من، این اصلاحات بی‌طرفانه نیستند. در هر صورت، اصلاحات دلالت بر این دارند که برخی امور صحیح هستند و برخی دیگر، غلط. بنابراین، آن‌ها بی‌طرفانه نمی‌توانند باشند. من همواره فکر می‌کنم که کمیسیون اتحادیه اروپا مانند پزشکانی هستند که به آنکارا می‌روند و در تجویز خود می‌گویند: "شما این اقدام را انجام بده".

جنبه دیگر، همان‌طور که گفته شد، دیپلماتیک است. بعد دیپلماسی همچنان به‌طور عمده در اختیار دولت‌های عضو اتحادیه اروپا است. برخی از دولت‌های اتحادیه اروپا مخالف عضویت ترکیه هستند. من به عنوان یک ایتالیایی آشکارا اظهار می‌کنم که حکومت ایتالیا کاملاً موافق عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا است. کسانی که مخالف راه یافتن ترکیه به اتحادیه اروپا هستند، در این خصوص به نحوی بسیار سیاسی بحث و استدلال می‌کنند. در اینجا، تناقضی دیده می‌شود. از یک سو، از ترکیه خواسته می‌شود تا اصلاحات معینی را انجام دهد، اما از سوی دیگر برخی مسائل مانند واقعیت مسلمان بودن ترکیه وجود دارند که این کشور نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد. من فکر نمی‌کنم که ترکیه هم بخواهد آن را تغییر دهد. من فکر می‌کنم که اتحادیه اروپا در بسیاری از زمینه‌ها یک سازمانی منصفانه است. هنگامی که آب و هوا آفتابی است یعنی شرایط مساعد و مطلوب است، اتحادیه اروپا نیز در وضعیت خوبی قرار دارد اما هنگامی که آب و هوا بارانی است، اتحادیه اروپا نیز با مشکل مواجه است. تا زمانی که ما شرایط خوبی داشتیم، می‌توانستیم به این تناقض ادامه دهیم. اما به نظر من، در حال حاضر ما مجبور هستیم که مشکلات را ببینیم.

دکتر کیهان برزگر: یکی از سؤالات مطرح شده درباره چگونگی تأثیرگذاری ابعاد اقتصادی بهار عربی بر سیاست های ایران بود. باید توجه کرد که حتی پیش از بهار عربی، نیز ایران در پی همگرایی اقتصاد خود با اقتصاد برخی کشورهای عربی مانند اقتصاد عراق بود. در حال حاضر ایران برخی تولیدات صنایع سنگین خود، گاز، نفت و غیره را به عراق و سوریه صادر می کند. ایران دارد تلاش می کند که اقتصاد خود را با اقتصاد کشورهای منطقه ادغام کند. در این زمینه، ظرفیت های لازم میان ایران و مصر برای همکاری اقتصادی وجود دارد. مصر به نوعی فناوری در سطح متوسط برای صنایع خود و همین طور به کالاهای اقتصادی نیاز دارد که ایران می تواند آن ها را فراهم کند. ایران اقتصاد در حال توسعه ای دارد و همین طور ظرفیت لازم را برای صادرات برخی کالاهایش به کشورهای عربی دارد. البته در صورتی که ایران روابط خوبی با حکومت های عربی داشته باشد. برای مثال، در زمان صدام حسین، ایران و عراق روابط اقتصادی با یکدیگر نداشتند اما برقراری روابط خوب با حکومت عراق جدید منجر به مبادلات اقتصادی گسترده میان دو کشور شده است. با این وجود، من فکر می کنم که ابعاد سیاسی و اجتماعی انقلاب های عربی خیلی بیشتر از بعد اقتصادی آن بر ایران تأثیر گذاشته است. ایران مانند ترکیه یک حکومت مرکزی قدرتمند دارد. ایده "حکومت مرکزی متمرکز قوی" مسأله ای مقدس در ایران است. به طور کلی، برخی ویژگی های انقلاب های عربی مانند حذف رژیم های اقتدارگرای محافظه کار و حکومت داری خوب مورد حمایت جامعه ایران است. بنابراین، من دوباره تأکید می کنم که هدف اصلی از طرح موضوعاتی مانند مدل ایدئولوژیکی ترکیه/ ایران و موضوعات اقتصادی، افزایش "نقش" منطقه ای دولت ها است. در واقع، تحولات جهان عرب اساساً مربوط به موضوعات سیاسی است. البته، ترکیه تمایل به ادغام اقتصاد خود با سوریه را دارد. به همین دلیل است که ترکیه نمی تواند تحمل کند تا رژیم بشار اسد در قدرت باقی بماند. در نتیجه، یک جنبه از تحولات بهار عربی مربوط به مسأله "اقتصاد" است. در عین حال، ترکیه در پی این است که نقش منطقه ای خود را افزایش دهد و رهبری سیاسی منطقه را داشته باشد. در اینجا، مسأله "مهارد" ترکیه برای ایران مهم

است. بنابراین، پس از انقلاب های عربی افزایش نقش منطقه ای و مهار تهدیدات، موضوعات مهم هستند.

نکته و سؤال: دیدگاه من این است که ما نمی توانیم فرض کنیم که انقلاب های منطقه فقط متعلق به اعراب هستند چرا که در این صورت، ما بسیاری از نیروهای مختلف مانند کردها را که در این انقلاب ها مشارکت داشتند، نادیده می گیریم. سؤال من مربوط به امکان شکل گیری یک نوع حکومت جدید کردی در منطقه است. زیرا تعریف کردها از تحولات جهان عرب در مقایسه با تعریف دیگر دولت ها یا گروه های قومی، انطباق بیشتری با تعریف اروپاییان از این تحولات دارد. آیا این امکان وجود دارد که اتحادیه اروپا در منطقه ایجاد نوعی حکومت کردی را بپذیرد؟

دکتر هله مالم ویگ: من فکر می کنم که بهار عربی یک پدیده عربی مجزا از بقیه محسوب می شود. منظور من قیام های عربی است که در جهان عرب اتفاق افتاد و "از این لحاظ"، ایران یا ترکیه متأثر از این تحولات نشدند. به نظر من، همان طور که بحث شد، از قیام های عربی منطقه، ترکیه، ایران و نیز کل منطقه خاورمیانه به عنوان یک مجموعه امنیتی متأثر شده اند. در واقع، من فکر می کنم که بهار عربی بیانگر تغییر در ابعاد توزیع قدرت، مشروعیت خارجی و هویت است.

درباره سؤال "امکان شکل گیری یک دولت کردی" من کاملاً مطمئن نیستم. فکر می کنم که اتحادیه اروپا از اینکه یک دولت کردی شکل بگیرد و سوریه به دو یا سه بخش تقسیم شود، بسیار تردید دارد. به طور کلی، برای اتحادیه اروپا این موضوع غیرقابل پذیرش است. از آغاز بحران سوریه، همواره کارشناسان نزدیک به رژیم بشار اسد گفته اند که اساس نگرش دولت های غربی، تجزیه سوریه است. به طور کلی، در خصوص تقسیم شدن دولت های منطقه، اتحادیه اروپا بسیار تردید دارد. علاوه بر این، این مسأله واقعاً برای ترکیه و حتی بیشتر برای ایران تنش به همراه خواهد داشت.

سؤال (از پژوهشگران ارشد پژوهشکده مطالعات بین المللی دانمارک): من دو سؤال از شما دکتر بزرگ در خصوص اظهار نظرتان درباره بهار عربی دارم. شما به وجود ارتباط متقابل میان سیاست های داخلی و سیاست های خارجی اشاره کردید. سیاست های داخلی ایران چگونه بر

سیاست خارجی آن، یعنی سیاست های منطقه ای آن نسبت به بهار عربی تأثیر می گذارد؟ سؤال دوم اینکه به نظر من، قیام های عربی می تواند بر سیاست های داخلی ایران و نیز بر رهیافت آن تأثیر گذارد. به نظر شما آیا تحولات کنونی بر سیاست های داخلی ایران تأثیر خواهد گذاشت یا خیر؟

دکتر کیهان برزگر: سؤال خوبی را مطرح کردید. من فکر می کنم که سیاست های داخلی ایران بر سیاست های منطقه ای آن تأثیر می گذارد. سیاست های داخلی تأثیرگذار هستند زمانی که ایران تمایل داشته باشد که روابطی خوب با همسایگان عرب و ملت های عرب داشته باشد. برای مثال، اینکه ایران تلاش می کند تا روابطی نزدیک با مصر داشته باشد، تا حدی متأثر از سیاست داخلی ایران مبنی بر داشتن روابطی خوب با ملت ها، می باشد؛ ملت هایی که فعالانه در تحولات منطقه مشارکت داشته اند.

در خصوص "تأثیر انقلاب های عربی بر سیاست های داخلی ایران" نیز به طور کلی، این سؤالی متداول است که من آن را معمولاً در سمینارها می شنوم. من معتقدم که ایران نیز به نوعی انقلاب عربی خاص خود را در دو دوره تجربه کرده است؛ یعنی انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۸ و انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶. به عبارت دیگر، موضوعاتی مانند دموکراسی سازی، حقوق بشر، حقوق زنان و حقوق جوانان، در ایران موضوعاتی آشنا هستند. اگرچه روند دموکراسی سازی ایران فراز و نشیب هایی داشته است، اما هرگز کاملاً متوقف نشده است. جامعه ایران همواره تلاش می کند تا طبق واقعیت ها و ویژگی های دولت خود، به راه متعادل روند دموکراسی سازی خود دست پیدا کند. به این دلیل است که من به اهمیت "دولت گرایی" در ایران اشاره کردم. مسأله امنیت ملی مهم است چرا که ایران کشوری متشکل از اقوام مختلف است و هرگونه بی ثباتی یا تنش در کشور بر وحدت و یکپارچگی ملی ایران تأثیر می گذارد. اگرچه، ایران یک دولت - ملت قدرتمند است.

در اینجا، مسأله بحران سوریه نیز مطرح است. ایرانی ها دارند تلاش می کنند که دیدگاه خود را در خصوص آن نیز متعادل کنند. همان طور که اشاره کردم، از یک سو، ایران تلاش می کند که بحران سوریه را بر مبنای مطالبات مردم ایران کنترل کند. در اینجا موضوعات مربوط به حقوق بشر

مطرح است و از سوی دیگر، ایران تلاش می‌کند تا به مساله امنیت و ثبات در منطقه هم توجه کند که در راستای منافع دولت ایران است. اینکه این موضوعات چگونه بتوانند در تعادل با یکدیگر باشند، چالش رویکرد سیاست خارجی ایران بوده است. در اینجا، تاکید ایران بر راه حل سیاسی است چرا که بر اساس این نوع راه حل، ایران می‌تواند عمدتاً به هر دو جنبه بحران توجه کند. به من اجازه دهید خلاصه ای از نکات این نشست را مطرح کنم. نخست، ما در خصوص اصطلاح شناسی واژگان بهار عربی و بیداری عربی بحث کردیم. خیلی مهم نیست که کدامیک از این اصطلاحات استفاده بشود. آنچه مهم است، این است که این تحولات به عنوان نقطه عطفی در چارچوب تغییرات سیاسی در خاورمیانه محسوب می‌شوند که در این ارتباط، به نقش ایران به عنوان یک بازیگر مهم منطقه‌ای باید توجه شود.

دوم آنکه، ما درباره موازنه قدرت در منطقه و در خصوص اینکه تا چه حد، سیاست داخلی دولت‌ها بر موازنه قدرت منطقه‌ای تأثیر گذاشته است، صحبت کردیم. به طور کلی، پس از انقلاب‌های عربی، وابستگی متقابل میان سیاست‌های منطقه‌ای و سیاست داخلی دولت‌ها ایجاد شده است.

سوم آنکه، بحث کردیم که ضروری است که ما به بحران سوریه در چارچوب منطقه‌ای نگاه کنیم و به دنبال راه حل‌های سیاسی برای این بحران باشیم و از خشونت که برای منطقه بسیار خطرناک است، پرهیز کنیم. ایران همواره تلاش کرده که به یک راه حل میانی در این زمینه دست پیدا کند. در این ارتباط، راه حل ایران در مقایسه با راه حل‌های بازیگران منطقه‌ای دیگر تا حدی منعطف تر است.

سرانجام، درباره روابط ترکیه و اتحادیه اروپا و نیز نقش ترکیه در مسائل منطقه‌ای بحث کردیم. ترکیه تا حدی یک بازیگر جدید در منطقه است. برخی اظهار می‌کنند که ترکیه بازیگری اصلی در منطقه نیست چرا که نقش منطقه‌ای آن بیشتر در چارچوب غرب درک می‌شود. "سیاست به صفر رساندن مشکلات با همسایگان" ترکیه تا مدتی توانست منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. در حال حاضر، ترکیه با چالش‌های زیادی روبه‌رو است. چالش‌هایی که عمدتاً ناشی از بحران سوریه است. در حال حاضر، جامعه ترکیه خیلی درباره آنچه که حزب حاکم عدالت و توسعه در سوریه

دارد انجام می دهد، خوشحال نیست چرا که مساله امنیت برای ترک ها مهم است. مساله مهم این است که تا چه اندازه مردم ترکیه و ارتش آماده دنباله روی از سیاست حکومت اسلام گرا در سوریه هستند.

در نهایت از دکتر مالم ویگ و دیگر پژوهشگران موسسه مطالعات بین المللی دانمارک و حضار تشکر می کنم و با گرفتن عکس یادگاری گروهی نشست را پایان می دهیم.